

ص ۷۵. درس دهم: دریادلان صفشکن

دریادلان: تشبیه دل به دریا

دریادلان: کنایه: شجاع / دل‌اور / نترس ۲. بخشنده / سخاوتمند ۳. بخشاینده / آمرزنده

صفشکن: کنایه: شجاع پیشرو / دلیر

بند ۲ س ۴. تشبیه بچه‌ها به قاضی وجه‌شبه با وسواس می‌کاوند

تلمیح: حاسبوا قبل آن تُحاسبوا: خود را ارزیابی کنید قبل از اینکه شما را ارزیابی کنند.

س ۶. کنایه: دلت می‌لرزد: نگران می‌شوی

بند ۳ س ۷. تشبیه اشیا به گنجینه

ص ۷۷ ب ۱ س ۳. کنایه: دل را می‌لرزاند: می‌ترساند

ب ۳ س ۲. تشبیه طلبه به وجدان

س ۵. معركة قلوب: اضافه تشبیهی

س ۶. تلمیح: الا بذكر الله تطمئن القلوب: با یاد خدا دل‌ها آرام می‌شود.

ص ۷۸. ب ۳ س ۱. تشبیه دشمن به برده ماشین

ب ۴ س ۱. کوهی از آهن مجاز از بولدوزر

کنایه: کوهی از خاک: مقدار بسیار زیاد اغراق

س ۳. آتش: استعاره از گلوله، بمب، تیر و ...

س ۴. با خاک انس گرفتن کنایه از فروتن شدن

س ۷. علمدار کنایه از پیشرو / جلودار

ص ۸۲. درس یازدهم: خاک آزادگان

۱. به خون گر کشی خاک من دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من

به خون کشیدن: **کنایه از** کشتار شدید

خاک: **مجاز از** سرزمین

گل: **استعاره از** مبارز

گلشن: **استعاره از** سرزمین

بجوشد گل اندر گل از گلشن من: **کنایه از** مبارزان زیاد خواهند شد

۲. تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی جداسازی ای خصم سر از تن من

بسوزی - بدوزی: **جناس ناهمسان / ناقص**

تن - من: **جناس ناهمسان**

به تیر دوختن: **اغراق**

واج آرایی س

۳. کجا می توانی ز قلبم ربایی تو عشق میان من و میهن من

قلب - عشق: **تناسب / مراعات نظیر**

۴. من ایرانی ام، آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من

تجلی هستی است جان کندن من: **پارادوکس / متناقض نما**

تلمیح به «لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون» مپنداريد كسانی كه در راه خدا كشته شده‌اند، مرده‌اند بلكه آنها زنده هستند و نزد خدا روزی می‌خورند.

۵. مپندار این شعله افسرده گردد كه بعد از من افروزد از مدفن من

شعله: **استعاره از عشق**

واج آرایي د

۶. نه تسليم و سازش، نه تكريم و خواهش بتازد به نيرنگ تو توسن من

واج آرایي ش

توسن: **مجاز از اسب**

اسب تازاندن: **كنایه از حمله كردن**

۷. كنون روز خلق است دريای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

رود خلق: **اضافه تشبیهی** رود: **مشبه به** خلق: **مشبه**

خوشه خشم: **اضافه تشبیهی** خوشه: **مشبه به** خشم: **مشبه**

رود دریا شد: **كنایه از اتحاد**

واج آرایي خ و ش

خرمن: **استعاره از وجود**

خرمن خوشه شد: **كنایه از زياد شدن**

۸. من آزاده از خاک آزادگانم گل صبر می پرورد دامن من

خاک مجاز از سرزمین

گل صبر: اضافه تشبیهی

دامن: مجاز از وجود

۹. جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من

جام: مجاز از شراب

جام توحید: اضافه تشبیهی

از جام توحید نوشیدن: کنایه از یکتاپرستی

تیغ ستم: اضافه تشبیهی

شیوه بلاغی: جا به جا شدن اجزای جمله برای زیبایی یا تأکید

به خون گر کشی خاک من، دشمن من / بجوشد گل اندر گل از گلشن من

شیوه بلاغی

۷

۶

۱

۳

۵

۲

۴

دشمن من! اگر خاک من به خون کشی گل اندر گل از گلشن من بجوشد

ص ۸۵. روانخوانی درس یازدهم: شیرزنان ایران

شیرزن: تشبیه زن به شیر

شیرزن: کنایه از شجاع

ب ۲ س ۳. زوزه آمبولانس: اضافه استعاری + تشخیص

ب ۳ س پایانی: آمبولانس مجاز از راننده آمبولانس

ص ۸۶ س ۱. زمین و آسمان مجاز از همه طرف

مرگ می‌بارید: استعاره مکنیه (مرگ به باران تشبیه شده است)

س پایانی: مهره استعاره از فرد مهم / تأثیرگذار

ص ۸۷ س ۱. در پوست خود نمی‌گنجیدند: کنایه از خیلی خوشحال شدند

ص ۸۸ ب ۲ س ۱ و ۲. جوانی مثل تیر پرتاب شد. تشبیه جوان به تیر

از پایین س ۴. این راه و این تقدیر عین کربلاست. تشبیه راه به کربلا

ص ۸۹ ب ۳ س ۱. دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند. تشخیص

ب ۴ س ۲. پرنده‌های کاغذی: استعاره از نامه‌ها

ص ۹۰ س ۱. بوی عشق: استعاره مکنیه (تشبیه عشق به گل)

س ۱ و ۲. کلمات مثل شربت: تشبیه

از پایین س ۶. آتش را بر ابراهیم سر کرد: تلمیح کنایه از آسان شدن سختی‌ها

ص ۹۱ س ۵. کاغذ را سیاه می‌کردم: می‌نوشتم

از پایین س ۳. کرکس استعاره از دشمن

از پایین س ۲. از بام ما بگذرد: کنایه به ایران حمله کند

پرهایش را باج بدهد: کنایه از نابود شدن

بام میهن: اضافه استعاری (میهن به بنایی تشبیه شده که بام دارد)

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

۱. خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان همی برگذشت

نهاد م. الیه معطوف متمم / متمم معطوف فعل استمراری (تاریخی)

کل بیت یک جمله است و شیوه جمله عادی است نه بلاغی زیرا همه اجزای جمله به ترتیب آمده‌اند.

و: عطف

اسب: شکل تاریخی و قدیمی واژه اسب

اغراق: صدا از آسمان بالاتر رفت

مجاز: بهرام و کیوان از آسمان

۲. همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل / خروشان دل خاک در زیر نعل

شیوه بلاغی

۱ ۲ ۳ ۴ ۳ ۱ ۲ ۳

همه تیغ و ساعد ز خون لعل بود / دل خاک در زیر نعل خروشان (بود)

بود در مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل / خروشان دل خاک در زیر نعل

ص. مبهم نهاد معطوف متمم مسند / مسند نهاد م. الیه متمم م. الیه

۲ جمله ساده

مجاز: ساعد دست

تشبیه: تیغ و ساعد به لعل

اضافه استعاری: دل خاک تشخیص

جناس: لعل - نعل

مجاز: خاک زمین

اغراق

۳. نماند ایچ با روی خورشید رنگ / به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

شیوه بلاغی

۱ ۲ ۱ ۲ ۳

رنگ هیچ با روی خورشید نماند خاک بر کوه و سنگ به جوش آمده

و: عطف

بیت، دو جمله ساده است.

اضافه استعاری: روی خورشید تشخیص

جناس: رنگ - سنگ

کنایه: رنگ به صورت خورشید نماند: خورشید ترسید تشخیص

مراعات نظیر:

اغراق

۴. به لشکر چنین گفت کاموس گرد که گر آسمان را ببايد سپرد

۲ ۳ ۱ ۴

یک جمله مرکب: کاموس گرد به لشکر چنین گفت که اگر آسمان را ببايد سپرد

جمله هسته/ پایه جمله وابسته/ پیرو

کنایه: آسمان را سپردن: کار دشوار/ ناممکن انجام دادن

۵. همه تیغ و گرز و کمند آورید / به ایرانیان تنگ و بند آورید

هسته مصرع دوم بیت قبل جمله ساده

هر دو جمله، شیوه عادی دارد نه بلاغی

هر سه واو هم عطف هستند.

نهاد بیاورید: (شما)

مراعات نظیر:

کنایه: تنگ گرفتن: سخت گیری کردن/ در فشار گذاشتن

کنایه: در بند آوردن: اسیر کردن

شیوه بلاغی

همی برخروشید بر سان کوس

۶. دلیری کجا نام او اشکبوس

۲ ۳

۱

برسان کوس همی برخروشید

دلیری که نام او اشکبوس (بود)

جمله هسته/ پایه

جمله وابسته/پیرو

جمله مرکب

فعل «بود» به قرینه معنوی از جمله وابسته، حذف شده است.

تشبیه: اشکبوس مانند کوس (طبل) برخروشید

واج آرایی س ش

اندر آرد: دریاورد

/ سر هم نبرد اندر آرد به گرد

۷. بیامد که جوید ز ایران نبرد

شیوه بلاغی

۲ ۳ ۱

۳ ۲ ۴ ۱

سر هم نبرد به گرد اندر آرد

بیامد که ز ایران نبرد جوید

جمله ساده مستقل

هسته وابسته/ پیرو

جمله مرکب

مجاز: ایران: سپاه ایران

کنایه: سر هم نبرد به گرد اندر آورد: حریف را شکست دهد

واج آرایی ر د

۸. بشد تیز رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر

شیوه بلاغی

۲ ۱ ۳ ۴ ۲ ۱ ۳ ۴

بشد: فعل غیر اسنادی تیز: قید رهام: نهاد گرد: نهاد

رهام با خود و گبر تیز بشد گرد رزم به ابر اندر همی آمد

دو حرف اضافه برای یک متمم

جناس: ابر - گبر

مراعات نظیر:

مجاز: ابر: آسمان

واج آرایی: ر

اغراق: گرد رزم به آسمان رسید

۹. برآویخت رهام با اشکبوس / برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس

شیوه بلاغی

۱ ۲ ۳ ۲ ۱ ۳

رهام با اشکبوس برآویخت بوق و کوس ز هر دو سپه برآمد

هر مصراع، یک جمله مستقل ساده

و: عطف

مجاز: بوق و کوس: صدا

مراعات نظیر

۱۰. به گرز گران دست برد اشکیوس / زمین آهنین شد / سپهر آبنوس (شد)

۲ ۳ ۱

اشکیوس به گرز گران دست برد

مصراع اول: یک جمله به شیوه بلاغی مصراع دوم: دو جمله ساده به شیوه عادی

در مصرع دوم «شد» به قرینه لفظی حذف شده است. سپهر آبنوس شد

کنایه: زمین آهنین شد: سخت شدن زمین

کنایه: سپهر آبنوس شد: آسمان تیره شد

تشبیه: سپهر آبنوس شد

اغراق

۱۱. برآهیخت رهام گرز گران / غمی شد ز پیکار دست سران

۳ ۱ ۲ ۳ ۲ ۱ شیوه بلاغی

رهام گرز گران برآهیخت دست سران ز پیکار غمی شد

هر مصراع، یک جمله ساده است.

جناس: گران - سران

مراعات نظیر

۱۲. چو رهام گشت از کشانی ستوه / بیچید زو روی / و شد سوی کوه

۱ ۳ ۲ ۲ ۱ ۲ ۱ ۲

چو رهام از کشانی ستوه گشت زو روی بیچید و سوی کوه شد

چو رهام گشت از کشانی ستوه / بیچید زو روی / و شد سوی کوه

جمله وابسته / پیرو جمله هسته / پایه جمله ساده

جمله مرکب

و: ربط / پیوند هم پایه ساز

کنایه: بیچید از او روی: فرار کرد

جناس: روی - سوی

واج آرایی: و

۱۳. ز قلب سپاه اندر آشفست طوس / بزد اسب کآید بر اشکبوس

شیوه بلاغی

۲ ۳ ۱ ۲ ۳ ۴

طوس ز قلب سپاه اندر آشفست اسب بزد که بر اشکبوس آید

ز قلب سپاه اندر آشفست طوس / بزد اسب کآید بر اشکبوس

یک جمله مستقل ساده هسته وابسته

جمله مرکب

یک متمم با دو حرف اضافه: ز قلب سپاه اندر

۱۴. تهمتن بر آشفست / و با طوس گفت که رهام را جام باده است جفت

جمله ساده جمله هسته ۳ ۱ ۴ ۲

رای فک اضافه

که رهام را جام باده جفت است

جام باده، جفت رهام است

با طوس گفت که رهام را جام باده جفت است

جمله مرکب

جناس: گفت - جفت

کنایه: جام باده، جفت رهام است: رهام اهل خوشگذرانی است نه جنگ

۱۵. تو قلب سپه را به آیین بدار / من اکنون پیاده کنم کارزار

۱ ۳ ۲

مصراع اول به شیوه عادی است / من اکنون پیاده کارزار کنم

بیت دو جمله ساده دارد.

تیر چند: چند تیر

۱۶. کمان به زه را به بازو فکند / به بند کمر بر، بزد تیر چند

۳ ۴ ۲ ۱

ترکیب وصفی مقلوب

مصراع اول شیوه عادی

چند تیر به بند کمر بر بزد

بیت، ۲ جمله ساده است

یک متمم با دو حرف اضافه: به بند کمر بر

کنایه: کمان به زه: کمان آماده پرتاب تیر

واج آرایی: ب

مراعات نظیر: بازو - کمر

مراعات نظیر: کمان - زه - تیر

۱۷. خروشید: کای مرد رزم آزمای! هماوردت آمد/ مشو باز جای

هسته وابسته

مصرع اول: یک جمله مرکب مصرع دوم: دو جمله ساده

کنایه: مشو باز جای: فرار نکن

۱۸. کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

و: ربط

هر مصرع، دو جمله ساده دارد. در کل بیت، ۴ جمله است. شیوه عادی

کنایه: عنان را گران کرد: اسب را متوقف کرد

۱۹. بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟ رجز

قید

مصرع اول یک جمله مرکب است مصرع دوم یک جمله ساده است.

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟

جمله هسته جمله وابسته

جناس تام/ همسان: که (حرف وابسته ساز) که ۲ (چه کسی: نهاد)

کنایه: تن بی سر: کشته شدن

۲۰. تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى كزین پس نینى تو كام رجز

۱ ۳ ۲ شیوه بلاغی ۳ ۱ ۲

مرکب: جمله هسته + که (حرف وابسته ساز) + جمله وابسته + که (حرف وابسته ساز) + جمله وابسته

کنایه: کام ندیدن: مُردن

جناس ناهمسان / ناقص: کام - نام

۲۱. مرا مادرم نام، مرگِ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد رجز

رای فک اضافه: نامِ من رای نشانهٔ مفعول

هر مصراع، یک جملهٔ ساده است.

جناس: مرگ - ترگ

تشبیه: رستم به پتک

مراعات نظیر: پتک - ترگ

واج آرایی: م

مجاز ترگ: سر

۲۲. گشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی رجز

جملهٔ هسته ۳ ۱ ۲ شیوهٔ بلاغی

جملهٔ هسته + که (محدوف) + جملهٔ وابسته

مجاز سر کل وجود

۲۳. تهمتن چنین داد پاسخ بدوی: که ای بیهده مرد پرخاشجوی! موقوف المعانی

۱ ۳ ۵ ۴ ۲

مصراع اول به شیوهٔ بلاغی است

مصراع دوم به شیوهٔ عادی است

۲۴. پیاده ندیدی که جنگ آورد؟ سر سرکشان زیر سنگ آورد؟

جمله هسته جمله وابسته مصرع دوم: جمله ساده

جناس ناقص: جنگ - سنگ

کنایه: سر به زیر سنگ آوردن: شکست دادن / کشتن

۲۵. هم اکنون تو را، ای نبرده سوار!

پیاده بیاموزمت کارزار

۱ ۲

۳ ۴ ۵

شیوه بلاغی

را: حرف اضافه (به)

ت: متمم نهاد بیاموزمت: (من)

۲۶. پیاده مرا زان فرستاده طوس

که تا اسپ بستانم از اشکبوس

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۱ ۲ ۳

شیوه بلاغی

رجز

جمله وابسته

جمله هسته

۲۷. کشانی بدو گفت: با تو سلیح

نبینم همی جز فسوس و مزیح

جمله وابسته

جمله هسته

شیوه بلاغی

شیوه عادی: با تو سلیح جز فسوس و مزیح همی نبینم

مُمال: تبدیل واج الف به ی

سلاح: سلیح

مزاح: مزیح

تشبیه: فسوس و مزیح به سلیح

۲۸. بدو گفت: رستم که تیر و کمان

بین تا هم اکنون سر آری زمان

رستم به او گفت که تیر و کمان ببین تا هم‌اکنون سر آری زمان

جمله هسته جمله وابسته جمله وابسته

کنایه: سر آری زمان / زمانت سر بیاید: بمیری

جناس: کمان - زمان

مراعات نظیر:

۲۹. چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

جمله وابسته جمله وابسته جمله ساده
جمله‌های شعر به شیوه عادی است.

۳۰. یکی تیر زد بر بر اسب اوی که اسب اندر آمد ز بالا به روی

جمله هسته جمله وابسته

شیوه بلاغی دارد زیرا فعل پایان جمله قرار نگرفته است.

شیوه عادی: یکی تیر بر بر اسب اوی زد که اسب ز بالا به روی اندر آمد

جناس همسان / تام: بر ۱ (حرف اضافه) - بر ۲ (سینه)

جناس ناهمسان: اوی - روی

۳۱. بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت

جمله ساده جمله هسته جمله وابسته

جناس ناهمسان: گفت - جفت

۳۲. سزد گر بداری سرش در کنار زمانی برآسایی از کارزار شیوه بلاغی

هسته

جمله وابسته

جمله ساده

سزد گر سرش در کنار بداری

زمانی از کارزار برآسایی

۳۳. کمان را به زه کرد زود اشکبوس

تنی لرز لرزان و رخ سندروس

کنایه: لرز لرزان بودن تن: ترسیدن

کنایه: رخ مثل سندروس (زرد): ترسیدن

تشبیه: رخ به سندروس

۳۴. به رستم بر آنگه ببارید تیر

تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر

متمم

استعاره مکنیه: تیر مانند باران بارید.

اغراق: تیر بسیار زیاد به تعداد قطره‌های باران پرتاب کرد.

۳۵. همی رنجه داری تن خویش را

دو بازوی و جان بداندیش را

مجاز: بازو: دست

مراعات نظیر

۳۶. تهمتن به بند کمر برد چنگ

گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

۱ ۳ ۲

۲ ۱

شیوه عادی

هر مصراع، یک جمله ساده است.

مجاز: چنگ: دست

۳۷. یکی تیر الماس پیکان چو آب نهاده بر او چار پرّ عقاب

تشبیه: پیکان به الماس

تشبیه: تیر به آب

جناس ناهمسان: بر - پر

*دقت کنید «چو» در این بیت، ادات تشبیه است نه پیوند وابسته‌ساز

۳۸. کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده تیر خدنگ شیوه بلاغی

رستم کمان را به چنگ بمالید تیر خدنگ به شست اندر آورده

مراعات نظیر

۳۹. بزد بر بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

جناس همسان: بر ۱ (حرف اضافه) - بر ۲ (سینه)

واج آرایی: ب

تشخیص: سپهر دست رستم را بوسید

کنایه: سپهر دست رستم را بوسید: ادای احترام کرد/ تحسین کرد

اغراق

مراعات نظیر

۴۰. کشانی هم اندر زمان جان بداد چنان شد که گویی ز مادر نژاد

اغراق

واج آرایی: د

کنایه: جان بداد: مُرد

اسلامی: اسلیمی	هلام: هلیم	کتاب: کتیب
عتاب: عتیب	جهاز: جهیز	حجاب: حجیب
		رکاب: رکیب

واژه‌هایی که ممال نشده اند: سلیم، شهید، حبیب، شکیب، صلیب و ...

شبکه معنایی / تناسب / مراعات نظیر

گنج حکمت درس دوازده: عامل و رعیت

پادشاهی را گفت: حرف اضافه به

س ۲. درازدستی: کنایه دزدی می‌کند

س ۴. رعیت را چه سود دارد؟ حرف اضافه برای

درس سیزده

۱. چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم

جمله وابسته / پیرو جمله وابسته / پیرو

بیت، جمله مستق نیست بلکه دو جمله غیر مستقل است

چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم

مسند فعل نهاد مضاف‌الیه نهاد ص.ا.م.الیه فعل مسند

چو دختر گزدهم آگاه شد که سالار آن انجمن کم گشت

شیوه بلاغی زیرا اجزای جمله سر جای خودشان نیستند

۲. زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار (بود)

متمم ۲ حرف اضافه برای یک متمم

کل بیت ۲ جمله مستق ساده است

در مصراع دوم فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است.

مصراع اول شیوه بلاغی است زیرا فعل مقدم شده است شیوه عادی: زنی بر سان گردی سوار بود.

تشبیه گردآفرید به گردی سوار (سوار کار پهلوان)

۳. کجا نام او بود گردآفرید زمانه ز مادر چنین نافرید

وابسته ساز جمله وابسته

گردآفرید: مسند

اغراق در اینکه دختری مانند گردآفرید نبود

واج آریبی ز / م / ا /

تشخیص زمانه

۴. چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

جمله هسته / پایه جمله وابسته / پیرو : جمله مرکب

شیوه بلاغی شیوه عادی: چنان ز کار هجیر ننگش آمد که لاله رنگش به کردار قیر شد

اغراق در شدت سیاه شدن صورت گردآفرید از خشم

تشبیه صورت گردآفرید به لاله

تشبیه رنگ صورت گردآفرید به قیر
سیاه شدن صورت کنایه از شرمندگی و عصبانیت

۵. بیوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ

هر مصراع، یک جمله ساده است.

شیوه بلاغی زیرا فعل مقدم شده است

مراعات نظیر: درع، سواران، جنگ

واج آرای: د / ا / را

۶. فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر

قید

کل بیت یک جمله ساده است.

تشبیه گردآفرید به شیر

کمر بر میان کنایه از آماده جنگ بودن

بادپا کنایه از اسب تیزرو

شیر - زیر: جناس ناهمسان

۷. به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

*چو در این بیت ادات تشبیه (حرف اضافه) است نه پیوند وابسته ساز

مصراع اول یک جمله ساده است.

مصراع دوم، جمله هسته است برای بیت ۸

گردآفرید: مشبه چو: ادات تشبیه مشبه‌به: گرد وجه شبه: سرعت زیاد
گردآفرید: مشبه چو: ادات تشبیه مشبه‌به: رعد وجه شبه: صدای بلند

گرد - کرد: جناس ناهمسان

کنایه چو گرد آمد: با سرعت آمد

۸. که گردان کدام‌اند و جنگاوران دلیران و کارآزموده سران

ترکیب وصفی مقلوب سران کارآزموده

بیت، جمله وابسته است برای مصراع دوم بیت قبل (هسته)

۹. چو سهراب شیراوژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

وابسته هسته ربط

شیراوژن کنایه از قوی بودن

لب به دندان گزیدن کنایه از تعجب

مراعات نظیر: لب دندان خندید

۱۰. بیامد دمان پیش گردآفرید چو دخت کمندافکن او را بدید

جمله ساده مستقل شیوه بلاغی جمله وابسته بیت بعد

واج آرایی د

۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

را: برای

مراعات نظیر: کمان، زه، تیر

کنایه و اغراق نبد مرغ را پیش تیرش گذر مهارت تیراندازی گردآفرید

۱۲. به سهراب بر تیرباران گرفت / چپ و راست، جنگ سواران گرفت
متمم قید عطف معطوف

بیت، دو جمله ساده است.

شیوه هر دو جمله عادی است.

مراعات نظیر: تیرباران جنگ سواران

تضاد / تناسب: چپ . راست

تیرباران: اغراق استعاره مکنیه

۱۳. نگه کرد سهراب / و آمدش ننگ / برآشفت / تیز آمد به جنگ

ربط

بیت، ۴ جمله ساده است با شیوه بلاغی

جهش / رقص ضمیر: ننگش آمد

جناس ناهمسان: ننگ - جنگ

۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید

وابسته

مصراع اول شیوه بلاغی

تشبیه سهراب به آتش

واج آرایی //

وابسته

شیوه عادی: چو گردآفرید سهراب را دید

۱۵. سر نیزه را سوی سهراب کرد عِنان و سنان را پر از تاب کرد

هسته بیت قبل

عطف

مصراع دوم جمله ساده است.

عنان را پر تاب کرد: کنایه از اینکه اسب را آماده حرکت کرد

مراعات نظیر: نیزه - سنان

جناس: عنان - سنان

۱۶. بر آشفت سهراب و شد چون پلنگ

چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

ادات تشبیه (حرف اضافه)

وابسته ساز

جمله وابسته

بیت، یک جمله مرکب است. مصراع اول، جمله هسته است

شیوه بلاغی

تشبیه سهراب به پلنگ

جناس ناهمسان: شد - بُد

واج آرایی: ب ر

۱۷. بزد بر کمر بند گرد آفرید / زره بر برش یک به یک بر درید

بیت دو جمله ساده است

مصراع اول شیوه بلاغی . مصراع دوم به شیوه عادی

تکرار یک

جناس تام/ همسان: بر (حرف اضافه) - بر (سینه)

واج آرایی ب

۱۸. چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

جناس ناهمسان: تیغ - تیز

۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست گرد

اسپ: شکل تاریخی تلفظ اسب

جناس: کرد - گرد

کنایه: برخاست گرد: با سرعت رفت

۲۰. به آورد با او بسنده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود

کنایه روی پیچیدن: عقب نشینی کردن

۲۱. سپهد عنان اژدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی ببرد

سپهد عنان را به اژدها سپرد

متمم

سپهد: سهراب

اژدها استعاره از اسب سهراب

عنان اژدها را سپرد: کنایه: اسب را به حال خود رها کرد

به خشم از جهان روشنایی ببرد: اغراق عصبانیت کنایه: تیره و تار کردن جهان

۲۲. چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

وابسته‌ساز متمم

جهش ضمیر: اندرش تنگش

۲۳. رها شد ز بند زره موی اوی دُرَفشان چو خورشید شد روی اوی

تشبیه روی گردآفرید به خورشید وجه شبه: درفشان

جناس: روی - موی

۲۴. بدانست سهراب کو دختر است سر و موی او از در افسر است

واج آرایی س

مراعات نظیر: سر - مو

۲۵. شگفت آمدش گفت: از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه!؟

ترکیب اضافی مقلوب سپاه ایران

۲۶. ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

ترکیب وصفی مقلوب کمند پیچان

۲۷. بدو گفت کز من رهایی مجوی!

هسته جمله وابسته

تشبیه روی گردآفرید به ماه

واج آرای ج

چرا جنگ جویی تو ای ماه‌روی؟

۲۸. نیامد به دامم به سان تو گور /

ز چنگم رهایی نیابی، / مشور!

فعل نهی شورش نکن

تشبیه گرافرید به گور

چنگ مجاز از دست

۲۹. بدانست کاویخت گردآفرید

مر آن را جز از چاره درمان ندید

گردآفرید بدانست که آویخت

۳۰. بدو روی بنمود و گفت: ای دلیر

میان دلیران به کردار شیر

منادا

تشبیه سهراب به شیر

۳۱. دو لشکر نظاره برین جنگ ما

برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

مراعات نظیر: لشکر، جنگ، گرز، شمشیر

۳۲. کنون من گشایم چنین روی و موی

مفعول

جناس: روی - موی

سپاه تو گردد پیر از گفت و گوی

مسند

۳۳. که با دختری او به دشت نبرد

گرد آورد: اغراق و کنایه شدت جنگ

بدین سان به ایر اندر آورد گرد

متمم

۳۴. کنون لشکر و دژ به فرمان توست

دو جمله ساده به شیوه عادی

مراعات نظیر: لشکر، دژ، جنگ

نباید بر این آشتی جنگ جست

۳۵. عنان را بیچید گرافرید

کنایه: عنان را بیچید: اسب را برگرداند

مراعات نظیر: عنان و سمند

سمند سرافراز بر دژ کشید

۳۶. همی رفت و سهراب با او به هم

دو جمله ساده به شیوه بلاغی

سهراب با او به هم همی رفت

بیامد به درگاه دژ گزدهم

گزدهم به درگاه دژ بیامد

۳۷. در باره بگشاد گردآفرید

تن خسته و بسته بر دژ کشید

گردآفرید در باره بگشاد شیوه بلاغی

دو جمله ساده

جناس: خسته - بسته

۳۸. در دژ بیستند / و غمگین شدند / پر از غم دل و دیده خونین شدند /

عطف

ربط

۳ جمله ساده به شیوه عادی

کنایه دیده خونین شدند: بسیار غمگین و گریان شدند

مراعات نظیر: دیده و دل

۳۹. پر از درد بودند برنا و پیر

۳۹. ز آزار گردآفرید و هجیر

یک جمله ساده به شیوه بلاغی

برنا و پیر ز آزار گردآفرید و هجیر پر از درد بودند

کنایه پر از درد بودند: خیلی ناراحت بودند

تضاد: برنا ≠ پیر

مجاز برنا و پیر: همه

۴۰. پر از غم بُد از تو دل انجمن

۴۰. بگفتند کای نیکدل شیرزن

دل انجمن از تو پر از غم بُد

جمله هسته منادا

تشبیه گردآفرید به شیر

۴۱. که هم رزم جُستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

مفعول عطف

جناس: رنگ - ننگ

۴۲. بخندید بسیار گردآفرید به باره بر آمد سپه بنگرید

گردآفرید بسیار بخندید

دو جمله ساده

واج آرایی ب

۴۳. چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان و چین

چو سهراب را دید بر پشت زین

جمله هسته جمله وابسته

جمله وابسته

چو سهراب را بر پشت زین دید

جناس: زین - چین

۴۴. چرا رنجه گشتی؟ کنون باز گرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

چرا رنجه گشتی؟ کنون باز گرد

کنون هم از آمدن هم ز دشت نبرد باز گرد

دو جمله ساده

۴۵. تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

تو را بهتر آید که فرمان کنی

جمله ساده

جمله هسته جمله وابسته

جمله مرکب

را: حرف اضافه: برای

آید: فعل اسنادی: است

کنایه: رخ سوی توران کنی: برگردی به توران

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

گاو نادان ز پهلوی خویش خورد

۴۶. نباشی بس ایمن به بازوی خویش

به بازوی خویش بس ایمن نباشی

هر مصراع یک جمله ساده است

بازو مجاز از قدرت / زور

ضرب المثل خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

شعرخوانی درس سیزدهم:

۱.

ایران مجاز مردم ایران

۲.

خاک مجاز از سرزمین ایران

واج آرایی -

۳.

پلنگان: استعاره از مردم شجاع ایران

مراعات نظیر: کنام - پلنگ

۴.

دیدۀ روزگار: اضافه استعاری (روزگار به انسانی تشبیه شده که چشم دارد) تشخیص

روزگار مجاز از مردم این روزگار

واج رایی ر

۶.

تشبیه مردم ایران به موج

تلمیح به و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواج: می بینی مردم وارد دین خدا می شوند گروه گروه

۷.

جهان مجاز از مردم جهان

روی نهادن: کنایه حرکت کردن

۸.

مجاز آب و گل: سرشت و وجود

۹.

تشبیه ایرانیان به آتش

خَدَنگ: مجاز از تیر

تشبیه ایرانیان به خدنگ

را: ۱. حرف اضافه برای برای بداندیش آتش خرمن هستند

۲. فک اضافه آتش خرمن بداندیش هستند.

۱۰.

ایهام فرهنگ: ۱. لغتنامه ۲. آداب و رسوم

حرف مجاز از واژه

نیست ۱ و ۲: فعل تام وجود ندارد

۱۱.

جناس ناهمسان: فلک - ملک

جناس ناقص: عزم - رزم

اغراق

۱۲.

را ۱ و ۲: فک اضافه باورِ شما نگهبانِ شما

درس چهاردهم

۱. بود بقالی و وی را طوطی ای / خوش نوایی، سبز، گویا طوطی ای

غیراسنادی ربط مالکیت

بقال طوطی داشت

۲ جمله ساده

طوطی: نماد انسان سطحی نگر / کوتاه فکر

مراعات نظیر

۲. در دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران

در دکان نگهبان دکان می بود با همه سوداگران نکته می گفت

شیوه بلاغی به دلیل مقدم شدن فعل در هر دو مصراع

۲ جمله ساده

زمان فعل بودی و گفتی: ماضی استمراری

در نوای طوطیان حاذق بدی

۳. در خطاب آدمی ناطق بدی

دو جمله ساده به شیوه عادی

۴. جست از صدر دکان / سویی گریخت / شیشه‌های روغن گل را بریخت

قید مفعول م.الیه ماضی ساده

۳ جمله ساده

در جمله اول شیوه بلاغی است و در دو جمله بعدی شیوه عادی

۵. از سوی خانه بیامد خواجه اش / بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش

نهاد م.الیه نهاد: (او) قید

شیوه بلاغی دارد خواجه‌اش از سوی خانه آمد / بر دکان فارغ و خواجه‌وش نشست

۲ جمله ساده

تشبیه بقال به خواجه وش: ادات تشبیه

۶. دید پُر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد / گشت طوطی کل ز ضرب

مسند مفعول معطوف

دکان را پر روغن و جامه را چرب دید.

بیت، ۳ جمله ساده است.

شیوه بلاغی دارد زیرا فعل در جمله اول و سوم بر اجزای دیگر مقدم شده است.

جناس ناهمسان: چرب - ضرب

مراعات نظیر

۷. روز کی چندی سخن کوتاه کرد / مرد بقال از ندامت آه کرد

ترکیب وصفی مقلوب: چند روز ک: تعداد کم مفعول

جمله ساده شیوه عادی

۸. ریش بر می کند/ و می گفت: ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میغ

جمله ساده هسته وابسته جمله وابسته/ پیرو

جمله مرکب

کنایه ریش بر می کند: پشیمانی

اضافه تشبیهی: آفتاب نعمت آفتاب: مشبه به نعمت: مشبه

نعمت: سخن گفتن طوطی

کنایه: آفتاب زیر میغ رفت: نعمت از دست رفت

۹. دست من بشکسته بودی آن زمان چون زدم من بر سر آن خوش زبان

جمله وابسته/ پیرو

جمله هسته/ پایه

کل بیت، یک جمله مرکب است.

دست من آن زمان بشکسته بودی (وقتی) من بر سر آن خوش زبان زدم

شیوه بلاغی زیرا فعل مقدم شده است.

آن: صفت اشاره

کنایه: شکستن دست: ناتوان شدن

مراعات نظیر

۱۰. هدیه‌ها می‌داد هر درویش را / تا بیابد نطق مرغ خویش را
 هسته/ پایه / وابسته/ پیرو
 به هر درویش هدیه‌ها می‌داد / تا نطق مرغ خویش را بیابد / شیوهٔ بلاغی
 مفعول / مفعول
 را ۱: برای/ حرف اضافه / را ۲: نشانهٔ مفعول

۱۱. بعد سه روز و سه شب حیران و زار / بر دکان بنشسته بُد نومیدوار
 جمله ۱ / قید معطوف / فعل / قید
 تضاد

۱۲. می‌نمود آن مرغ را هر گون شگفت / تا که باشد / کاندر آید او به گفت
 جملهٔ هسته / پایه / وابسته / وابسته / متمم
 کل بیت یک جملهٔ مرکب است.
 شیوهٔ بلاغی / او به گفت اندر آید / متمم
 یک متمم با دو حرف اضافه / متمم
 جناس ناهمسان: شگفت - گفت

۱۳. جولقی‌ای سر برهنه می‌گذشت / با سر بی مو چو پشت طاس و تشت
 قید / قید
 یک جملهٔ ساده

سر: مشبه چو: ادات تشبیه پشت طاس و تشت: مشبه به

واج آرایبی ش

مراعات نظیر

۱۴. طوطی اندر گفت آمد در زمان / بانگ بر درویش زد / که هی فلان

متمم

منادا

مصراع اول: جمله ساده

مصراع دوم: یک جمله مرکب

۱۵. از چه ای کل با کلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی!؟

متمم (ضمیر پرسشی)

۱۶. از قیاسش خنده آمد خلق را / کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را

جمله هسته

جمله وابسته

را ۱: حرف اضافه

را ۲: نشانه مفعول

۱۷. کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

فعل نهی

مصدر: مانستن

واج آرایبی: ش

جناس همسان / تام: شیر و شیر

۱۸. جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

مجاز عالم: مردم عالم

تضاد: گمراه - آگاه

لیک شد ز ان نیش و زین دیگر عسل

مستقل ساده مستقل ساده

۱۹. هر دو گون زنبور خوردند از محل

جمله مستقل ساده

«لیک» و «و» پیوند هم‌پایه‌ساز هستند.

مراعات نظیر

تضاد

زین یکی سرگین شد و زان مُشک ناب

۲۰. هر دو گون آهو گیا خوردند و آب

مفعول معطوف

هر دو گون آهو گیا و آب خوردند

جناس ناهمسان: آب - ناب

تضاد: سرگین - مشک

این یکی خالی و آن پر از شکر

۲۱. هر دو نی خوردند از یک آب‌خور

تضاد: پر ≠ خالی

مراعات نظیر: نی و شکر

فرقشان هفتادساله راه بین

۲۲. صد هزاران این چنین اشباه بین

کنایه: هفتاد: بی‌شمار / زیاد

۲۳. چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

نهاد صفت فعل غیراسنادی

مصراع اول: جمله وابسته

مصراع دوم: جمله هسته

دست: مجاز از انسان

تکرار: دست

ص ۱۱۷. گنج حکمت

تضاد: تحسین ≠ نفرین قهر ≠ لطف جور و جفا ≠ مهر و وفا جاهل ≠ عاقل

ب ۳ س ۱. کل اناء یترشح بما فیه: از کوزه همان برون تراود که در اوست **ضرب‌المثل و تضمین**

س ۳ و ۴. **سجع**: می‌زاید - می‌آید

درس پانزدهم: آزاد

ص ۱۲۰. درس شانزدهم:

بند ۱ س ۱. هم‌کلاس: **مسند**

س ۵. صدای گرم: **(شنوایی + لامسه) حس آمیزی**

س ۷. مثل شاخ شمشاد **کنایه از شاد و سربلند**

ب ۳ س ۳. اشارت: **اشاره** ضربت: **ضربه** صدمت: **صدمه** حیلت: **حیله** فکرت: **فکر**

س ۴. سخت: **قید**

ص ۱۲۱. س ۲. به سرای می‌شدم: **(می‌رفتم) فعل غیر اسنادی**

س ۳. بال و پر برافراشته (اند) و در هم آمیخته (اند) و گرد برانگیخته اند: حذف (اند) به قرینه لفظی

بال و پر برافراشته کنایه از آماده جنگ شده

در هم آمیخته کنایه از جنگیدن

گرد برانگیخته اند: کنایه از شدت جنگ

سجع: آمیخته - برانگیخته

ص ۱۲۲ س ۱ و ۲. خوشمزگی‌های رنگارنگ: (چشایی + بینایی) حس آمیزی

چشمه از ... بود: کنایه: بخشی از ... بود.

س ۴. «جهان تیره شد پیش آن نامدار» تضمین شعر فردوسی

جهان تیره شد: کنایه: کور شد

س ۵. سپر بینداخت: کنایه: تسلیم شد

«چنانست بکوبم به گرز گران که پولاد کوبند اهنگران» تضمین

چنان به گرز گران بکوبمت: مفعول

س ۸. چون برق به میدان جستم: اغراق

س ۹. حلالش کردم: کنایه ذبح کردم / سرش را بریدم

سنگدل: کنایه: بی رحم

س ۱۰. سرش از تن جدا (کردم) و او را نبر بسمل کردم حذف به قرینه لفظی

هلیم ممال هلام

که جان یابدت زان خورش پرورش: جهش ضمیر جانت از آن خورش پرورش یابد شیوه بلاغی

خسروانی خورش: ترکیب وصفی مقلوب

«خورشت» شکل قدیمی خورش شکل جدید

واج آرایی خ

تضمین دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

حذف «است» به قرینه معنوی

جناس ناهمسان: هفتاد - هشتاد

از پایین س ۴. حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت که به مدرسه بیاورد: کنایه: هیچ کاغذ و مدادی
همراهش نمی‌آورد

لای کتاب را باز نمی‌کرد: کنایه: اصلاً درس نمی‌خواند

از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت مگر در ریاضی: حرف اضافه

مگر از آتش دوزخ بَدَدَش روی رهای

قید آرزو

کمیتش لنگ بود: کنایه: ضعیف بود

ص ۱۲۳ س ۳. جان و دل: مجاز: همه وجود

س ۷ و ۸: خشت می‌زد: کنایه: کار بی‌ارزشی می‌کرد

س ۱۱. در «شهناز» شوری به پا کرده بود. ایهام تناسب ۱. هیجان معنای به کار رفته در شعر

۲. دستگاه موسیقی تناسب دارد با شهناز

تضمین: اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب اشتر به شعر عرب در حالت و طرب است.

عطف

جناس: عرب - طرب

اشتر شکل قدیمی شتر

گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری: حرف اضافه تو: متمم

نهاد فعل غیر اسنادی

کژطبع: ترکیب وصفی مقلوب طبع کژ

کژطبع جانور: ترکیب وصفی مقلوب: جانور کژطبع

گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری:

وابسته/ پیرو هسته/ پایه : یک جمله مرکب

از پایین س ۷ و ۸. آفتاب از کدام طرف بیرون آمده: **ضرب‌المثل و کنایه: اتفاق عجیبی افتاده**

از پایین س ۵. ما هم او را جناب سرتیپ می‌گفتیم. ما هم به او جناب سرتیپ می‌گفتیم

متمم مسند

ص ۱۲۴. س ۵. باب دندان: **کنایه: مطابق میل / دوستداشتنی**

«شکر نعمت افزون کند» **تضمین و تلمیح به آیه لَانْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**

«که همه قبیله من عالمان دین بودند» **تضمین**

از پایین س ۳. چشم بر هم زدن: **کنایه: مدت بسیار کوتاه / خیلی سریع**

پشت او را به خاک رساند **کنایه: شکستش داد**

«حسودان تنگ‌نظر و عنودان بد گهر» **تضمین**

ص ۱۲۵ س ۱. خسرو به گوشه‌ای خزید. **استعاره مکنیه/ پنهان**

خسرو (مشبه) به یک خزنده (مشبه‌به) تشبیه شده اما فقط یک طرف تشبیه آمده است.

س ۲. مرد میدان نبود: **کنایه: نمی‌توانست**

منجلاب فساد: **اضافه تشبیهی**

س ۳. **تضمین** فی‌الجملة نماند از معاصی مُنْکَری که نکرد و مسکری که نخورد.

واج‌آرایی ک ن

سجع: نکرد - نخورد

ب ۲ س ۱. خون گرم: **کنایه از مهربان**

سردی: کنایه: بی‌مهری / بی‌اهمیتی

از چهرهٔ تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید.

فعل «می‌بارید» ما را راهنمایی می‌کند که بدبختی و سیه‌روزی در ذهن نویسنده به باران تشبیه شده است. اما چون از دو طرف تشبیه فقط مشبه را آورده است آرایهٔ استعاره مکنیه / پنهان داریم.

س ۲ و ۳. چشم - چشمه: جناس تشبیه چشم به خشمه خشک

س ۳ و ۴. شیر - شیر: جناس

س ۴. شیر بی‌باک: استعاره از خسرو

تشبیه خسرو به اسکلت

ب ۳ س ۲. صدا از ته چاه در می‌آمد: کنایه: صدا ضعیف بود

زهرخند (چشایی + نبینایی) حس آمیزی

تضمین من گوش استماع ندارم لمن تقول کنایه کر شدم

س ۳. چشمهٔ ذوق و استعداد: اضافهٔ تشبیهی

درس هفدهم:

ص ۸۲. درس یازدهم: خاک آزادگان

دشمن من! اگر هم وطنان من را بکشی، از سرزمین من مبارزان بیشتری به پا خواهند خاست.

۲. ای دشمن! اگر پیکرم را بسوزانی، تیربارانم کنی، سرم را از تنم جدا کنی ...

۳. نمی‌توانی عشق من به میهنم را از من بگیری.

۴. من ایرانی هستم و شهادت آرزو/ هدف من است. کشته شدن من در راه وطنم، نشانهٔ وجود داشتن من است.

۵. تصور نکن عشق من به کشورم از بین برود / حتی بعد از مرگم شعله عشق من به وطنم از خاک من خواهد افروخت (با مرگ هم عشق من به کشورم از بین نخواهد رفت).
۶. نه تسلیمت می شوم، نه سازش می کنم، نه بزرگت می دارم و نه خواهش می کنم / اسب سرکش من علیه توطئه تو حمله می کند.
۷. مردم کشورم برای جنگ با تو متحد شده اند / همه وجودم سراسر خشم علیه توست.
۸. من انسانی آزاده از سرزمین وارستگان (رها از بدی) هستم / صبور هستم (جنگ با تو را ادامه می -
دهم).
۹. حتی اگر ستمکارانه مرا بگوشی دست از اعتقاد به وحدانیت خدا بر نمی دارم.

درس دوازدهم:

۱. صدای سوارکاران اسبها در میدان جنگ، آنقدر بلند بود که از آسمان هم می گذشت.
۲. شمشیر و دست جنگجویان پر از خون شده بود / خاک از شدت ضربه سم اسبها در خروش بود.
۳. از شدت گرد و غبار جنگ، خورشید دیده نمی شد (خورشید ترسیده بود) / چنان از میدان جنگ خاک بلند شده بود که روی کوه و سنگ نشسته بود.
۴. کاموس پهلوان (فرمانده سپاه توران)، به سپاهیان گفت: حتی اگر باید آسمان را طی کنید ...
۵. شمشیر و گرز و طناب بیاورید / ایرانیان را در فشار بگذارید و اسیر کنید.
۶. پهلوانی که نام او اشکبوس گشانی بود / نعره ای کشید. صدای او مانند صدای طبل بزرگ بود.
۷. اشکبوس آمد تا با یکی از لشکر ایران بجنگد / حریفش را شکست دهد.
۸. رهام (پهلوان ایرانی) با کلاه خود و زره، سریع به جنگ با اشکبوس رفت / از شدت جنگ، گرد و خاک به آسمان رسید.

۹. رهام (پهلوان ایرانی) با اشکبوس کشانی (پهلوان تورانی) جنگید/ صدای بوق و طبل از هر دو سپاه بلند شد.
۱۰. اشکبوس (پهلوان تورانی) گرز سنگین خود را برداشت/ زمین مثل آهن سخت شد و آسمان تیره شد.
۱۱. رهام (پهلوان ایرانی) گرز سنگین خود را در آورد/ دست رهام و اشکبوس از سنگینی گرزها خسته شد.
۱۲. وقتی رهام در جنگ با اشکبوس درمانده شد/ به سوی کوه فرار کرد.
۱۳. طوس (فرمانده سپاه ایران) از مرکز لشکر خشمگین شد/ اسبش را به حرکت درآورد تا خودش با اشکبوس کشانی بجنگد.
۱۴. رستم خشمگین شد و به طوس (فرمانده سپاه ایران) گفت: / رهام اهل خوشگذرانی است نه جنگ.
۱۵. تو سپاه را فرماندهی کن / من بدون اسب به جنگ با اشکبوس می‌روم.
۱۶. رستم، کمان آماده تیراندازی را برداشت و چند تیر در کمر بند خود گذاشت.
۱۷. رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو! حرفت به میدان آمد، فرار نکن.
۱۸. اشکبوس کشانی خندید و تعجب کرد / اسب را متوقف کرد و رستم را صدا زد.
۱۹. اشکبوس کشانی با خنده به رستم گفت: نامت چیست؟ / چه کسی برای پیکر بی جان تو گریه خواهد کرد؟
۲۰. رستم به اشکبوس پاسخ داد: نام مرا/ چرا می‌پرسی؟ تو زنده نخواهی ماند.
۲۱. مادرم نام مرا قاتل اشکبوس گذاشت / زمانه مرا مانند پتکی کرد که به سر تو فرود بیایم و کشته شوی.
۲۲. اشکبوس کشانی به رستم گفت: بدون اسب / یکباره خود را به کشتن می‌دهی.

۲۳. رستم به اشکبوس گفت: / ای بیهوده گوی جنگجو!
۲۴. تا حالا ندیده‌ای کسی بدون اسب بجنگد / جنگجویان قوی را شکست دهد؟
۲۵. ای سوارکار جنگجو! الآن / بدون اسب به تو جنگیدن را یاد می‌دهم و شکست می‌دهم.
۲۶. طوس (فرمانده سپاه ایران) مرا بدون اسب فرستاد / تا تو را شکست دهم و اسب تو را بگیرم.
۲۷. اشکبوس کشانی به رستم گفت: سلاح تو / فقط شوخی و تمسخر است.
۲۸. رستم به اشکبوس کشانی گفت: تیر و کمانم را ببین که با آن تو را خواهم کشت.
۲۹. وقتی رستم دید اشکبوس به اسب ارزشمندش افتخار می‌کند / کمان را آماده کرد و کشید.
۳۰. طوری به سینه اسب اشکبوس تیر زد / که اسب با صورت به زمین افتاد.
۳۱. رستم خندید و بلند گفت: / کنار همتای ارزشمندت بنشین.
۳۲. شایسته است که اسب سرت را در آغوش بگیرد / و مدتی از جنگ استراحت کنی.
۳۳. اشکبوس زه کمان را انداخت / در حالی که از ترس می‌لرزید و رنگش زرد شده بود.
۳۴. اشکبوس تیرهای بسیاری به سمت رستم پرتاب کرد / رستم به او گفت: بیهوده ...
۳۵. تنت را خسته می‌کنی / و دستان و جان بدخواهت را خسته می‌کنی.
۳۶. رستم دستش را به کمر بندش برد / یک تیر از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد.
۳۷. تیری که نوک آن مانند الماس برنده و مانند آب درخشان بود. / چهار پر عقاب هم به ته تیر بود.
۳۸. رستم کمان را در دست گرفت / و با انگشت شست تیر خدنگ را گرفت.
۳۹. رستم تیر را بر سینه اشکبوس زد / آسمان برای احترام دست رستم را بوسید.
۴۰. اشکبوس کشانی همان لحظه از دنیا رفت / طوری که انگار هرگز به دنیا نیامده بود.

ص ۱۰۱. گنج حکمت: عامل و رعیت

ذوالنون مصری (عارف قرن سوم) به پادشاهی گفت: شنیده ام حاکمی که به فلان سرزمین فرستاده‌ای مال مردم را می‌گیرد و ستم می‌کند. شاه گفت: بعداً مجازاتش می‌کنم. ذوالنون گفت: بله وقتی مجازاتش می‌کنی که همه دارایی مردم را گرفته باشد پس با شکنجه و زور اموال او را می‌گیری و در گنجینه خودت می‌گذاری و این کار تو هیچ فایده‌ای برای مردم ندارد.

شاه شرم‌منده شد و درجا دستور داد شرّ حاکم را برطرف کنند.

سر گرگ را باید پیش از آسیب رساندن او به گوسفندان ببرند نه بعد از اینکه گوسفندان مردم را کشت. (علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد) پیشگیری

ص ۱۰۲ درس سیزدهم: گردآفرید

۱. وقتی دختر گزدهم خبردار شد که هجیر اسیر سهراب شد ...
۲. گردآفرید زنی بود پهلوان، سوارکار و جنگجوی معروفی بود.
۳. که نام او گردآفرید بود و کسی مانند او وجود نداشت.
۴. اسیر شدن هجیر آنقدر گردآفرید را خشمگین کرد که گونه‌های سرخس سیاه شد.
۵. زره سوارکاران جنگجو را پوشید زیرا وقت صبر کردن نبود.
۶. گردآفرید مانند شیر از قلعه پایین آمد در حالی که آماده جنگ بود و سوار بر اسب تندرو بود.
۷. گردآفرید با سرعتی مثل گرد پیش سپاه سهراب آمد و مثل آذرخش فریاد کشید ...
۸. که پهلوانان، جنگجویان، شجاعان و بزرگان باتجربه این سپاه کدامند؟ (چه کسی با من می‌جنگد؟)
۹. وقتی سهراب نیرومند گردآفرید را دید، خندید و تعجب کرد.
۱۰. سهراب خشمگین پیش گردآفرید آمد. وقتی گردآفرید که تیرانداز ماهری بود سهراب را دید ...

۱۱. کمان را آماده تیرانداختن کردن و کمان را کشید. گردآفرید آنقدر در تیراندازی مهارت داشت که حتی پرنده نمی‌توانست از تیر او فرار کند.
۱۲. گردآفرید از همه طرف تیرهای زیادی به سهراب انداخت و از همه طرف با سهراب می‌جنگید.
۱۳. سهراب که جنگیدن گردآفرید را دید باعث سرمساری‌اش شد و خشمگین شد و سریع شروع به جنگیدن کرد.
۱۴. گردآفرید که سهراب را دید مثل آتش به سهراب حمله کرد.
۱۵. گردآفرید سر نیزه را به طرف سهراب کرد و اسب را این سو و آن سو برد.
۱۶. سهراب مانند پلنگ عصبانی شد چون گردآفرید، حریف او در جنگ ماهر بود.
۱۷. سهراب به کمر بند گردآفرید زد و زره برتنش پاره شد.
۱۸. وقتی گردآفرید از اسب افتاد، گردآفرید شمشیر کشید.
۱۹. گردآفرید با شمشیر نیزه سهراب را شکست و سوار اسب شد و تند فرار کرد.
۲۰. گردآفرید در جنگ، حریف سهراب نبود و عقب نشینی کرد.
۲۱. سهراب، اسب را به حال خود رها کرد و بسیار خشمگین شد.
۲۲. وقتی سهراب خشمگین نزدیک گردآفرید شد، کلاه‌خود گردآفرید را از سرش انداخت.
۲۳. موی گردآفرید از بند زره بیرون افتاد / چهره گردآفرید مانند خورشید می‌درخشید.
۲۴. سهراب فهمید که او دختر است و او را برای ملکه شدن پسندید.
۲۵. سهراب تعجب کرد و گفت: از سپاه ایران چنین دختری به جنگ می‌آید؟!!
۲۶. سهراب از ترکبند زین طناب حلقه شده‌ای را در آورد و گردآفرید را اسیر کرد.
۲۷. سهراب به گردآفرید گفت: تلاش نکن از دست من رها شوی / ای زیبارو چرا با من می‌جنگی؟
۲۸. تا به حال کسی مانند تو را به دست نیاورده‌ام / رها نخواهی شد، تلاش نکن

۲۹. گردآفرید فهمید که اسیر شده و تنها راهش این است که چاره‌ای ببیند.
۳۰. گردآفرید به سهراب گفت: ای دلاور! ای کسی که از همه شجاع‌تری! ...
۳۱. هر دو سپاه جنگ ما را می‌بینند
۳۲. اگر سپاهیان تو متوجه شوند که من دختر هستم، پشت سر تو حرف می‌زنند
۳۳. که جنگیدن با یک دختر برای سهراب سخت بود.
۳۴. الآن سپاه ایران و قلعه در اختیار توست دیگر نباید بجنگی.
۳۵. گردآفرید سوار بر اسب به سمت قلعه رفت.
۳۶. سهراب گردآفرید را همراهی کرد. گذر گردآفرید به استقبالش آمد.
۳۷. گردآفرید در قلعه را باز کرد / تن زخمی و به بندکشیده خود را داخل قلعه کشاند.
۳۸. در قلعه را بستند و ناراحت شدند و بسیار گریستند.
۳۹. همه دژنشینان به خاطر اسیر شدن هجیر و شکست گردآفرید دردمند بودند.
۴۰. دژنشینان به گردآفرید دلداری دادند: ای زن شجاع خوش‌نیت! همه ما ناراحت تو بودیم.
۴۱. که هم جنگیدی و هم چاره‌اندیشیدی / کاری که تو کردی باعث شرم ما نشد.
۴۲. گردآفرید شادمان شد / بالای دژ آمد / سپاه سهراب را نگاه کرد.
۴۳. گردآفرید وقتی سهراب را سوار بر اسب دید / گفت: ای شاه توران! (سرزمین‌های شرقی ایران)
۴۴. چرا خودت را به زحمت انداختی؟ برگرد / هم از ایران برگرد و هم از جنگ منصرف شو!
۴۵. برای تو بهتر است فرمانبرداری کنی / برگردی به توران.
۴۶. زور بازو تو را حفظ نخواهد کرد / خودت را به نابودی می‌کشی.

ص ۱۱۳. درس چهاردهم: طوطی و بقال

۱. بقالی بود که طوطی خوش آواز، سبز و سخن‌گویی داشت.
۲. طوطی نگهبان دکان بود / با مشتری‌ها شوخی می‌کرد.
۳. مثل انسان سخن می‌گفت / خیلی خوب آواز می‌خواند.
۴. از بالای دکان به سمت پرید / شیشه‌های روغن گل ریخت.
۵. صاحب طوطی از خانه آمد / مانند بزرگان، راحت دم مغازه نشست.
۶. وقتی دید مغازه پر از روغن و اجناس چرب شده / بر سر طوطی زد و موهای سر طوطی ریخت.
۷. طوطی چند روز سخن نگفت / بقال پشیمان شد.
۸. بقال پشیمان بود و می‌گفت: افسوس / نعمت سخن گفتن طوطی را از دست دادم.
۹. ای کاش دستم می‌شکست و نمی‌توانستم بر سر طوطی خوش‌آوازم بزنم.
۱۰. بقال به نیازمندان صدقه می‌داد / با آرزوی اینکه طوطی باز هم سخن بگوید.
۱۱. بعد از سه شبانه‌روز، بقال سرگشته و بیچاره / ناامید بر در مغازه نشسته بود.
۱۲. بقال هر کار عجیبی می‌کرد / تا طوطی سخن بگوید.
۱۳. درویشی بدون کلاه رد می‌شد / سرش مانند پشت طاس و تشت بی‌مو بود.
۱۴. طوطی تا او را دید سخن گفت / درویش را صدا زد که ای فلانی!
۱۵. ای کچل! چرا تو کچل شدی؟ / مگر تو هم از شیشه، روغن ریختی؟
۱۶. مردم از مقایسه خودش با درویش خندیدند / زیرا طوطی خودش را مانند درویش تصور کرد.
۱۷. رفتار درستکاران را با خودت مقایسه نکن / هر چند شیر جنگل و خوراکی در نوشتن شبیه هم هستند.

۱۸. همه مردم به همین دلیل (مقایسهٔ نابه‌جا) گمراه شدند / کم‌اند کسانی که پی به عمق رفتار مردان خدا ببرند.

۱۹. هر دو نوع زنبور (زنبور عسل و نوع دیگر) از یک جا غذا خوردند. اما غذا در یکی تبدیل به عسل شد و در دیگری تبدیل به زهر شد.

۲۰. هر دو نوع آهو، علف خوردند / علف در بدن یک آهو، تبدیل به مدفوع شد و در دیگری ماده-ای خوشبو شد.

۲۱. هر دو نوع نی از یک منبع آب خوردند / یک نی خالی است و نی دیگر شکر دارد.

۲۲. چنین چیزهایی که در ظاهر شبیه هم هستند بسیار زیادند / اما در حقیقت، تفاوتی بسیاری دارند.

۲۳. چون شیطان به شکل‌های موجه بسیاری به انسان نزدیک می‌شود/ پس با هر کسی نباید همراه شد.